

بررسی قاعده عدل و انصاف از دیدگاه فقه اسلامی

غلامرضا اسدی^۱، زهرا مسیبیان^۲

^۱ مدرس دانشگاه علمی کاربردی واحد ازنا (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی دورود

چکیده

استفاده از عدل و انصاف از زمان های گذشته در بین اقوام و ملل مختلف رایج بوده و امروزه نیز گسترش زیادی پیدا کرده است. به عنوان نمونه قبل از اسلام در جریان عدل و انصافی که در نصاری بود، باعث هدایت آنها شد. زیرا آنان با برتر دیدن اسلام منصفانه آن را بر دین خود ترجیح داده و ایمان آوردند. بعد از اسلام نیز این امر در میان مردم رواج داشت و امروزه قاعده ی عدل و انصاف در جوامع مختلف کاربرد فراوانی دارد. با توجه به اهمیت و کاربرد زیاد قاعده مذکور، محقق در این تحقیق، قاعده عدل و انصاف و کاربرد آن را در فقه مورد بررسی قرار داده است. براساس قاعده ی عدل و انصاف در تمام جاهایی که امور مالی مردّد و مبهم می شود، تنصیف می کنیم و شارع آن را منع نکرده است و دلیل دیگر روایات کثیره ای بود که در ابواب مختلف آمده است. قاعده عدل و انصاف کلیت دارد زیرا در همه حقوق مالی اعم از فردی و اجتماعی در ابواب مختلف فقه کاربرد دارد و مصادیق بسیاری را در فقه اسلام می توان به دست آورد که حکم آنها بر اساس این قاعده بیان شده است.

واژه های کلیدی: قاعده عدل، انصاف، فقه اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

قاعده عدل و انصاف در جامعه‌ی ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. اگر نظری به جامعه‌ی خود بیفکنیم، مشاهده می‌نمائیم که عدل و انصاف در موارد متعدد مخصوصاً امور مالی خود را نمایان کرده است و در ابواب مختلف از قبیل: بیع، شرکت، ارث، دیه، اجاره و... کاربرد زیادی دارد.

علاوه بر آن قاعده عدل و انصاف یکی از قواعد فقهی است که فقها در حلّ مسائل مشتبه فقهی در ابواب مختلف فقه از آن استفاده می‌کنند. اگر به کتب فقهی مراجعه شود مشاهده می‌گردد که فقها در موارد متعدد از آن استفاده کرده‌اند. گذشته از موارد فوق، عدل و انصاف در مسائل حقوقی و جزایی نیز در مواردی گره گشا می‌باشد. هرگاه در تشخیص حقّ مورد نزاع، نتوان به وسیله هیچ یک از قواعد حقوقی، فقهی، عقلی یا عرفی راه حلّ مناسبی پیدا کرد برای حلّ و فصل نزاع می‌توان به قاعده عدل و انصاف تمسک نمود و به اختلافات و نزاع‌ها پایان داد. به همین دلیل در قوانین حقوقی و جزایی و تعدادی از قوانین دیگر عدل و انصاف جایگاه خود را حفظ کرده و به کار رفته است. بنابراین با توجه به کاربرد فراوان عدل و انصاف اهمیت موضوع، بررسی قاعده عدل و انصاف، لازم و ضروری به نظر می‌رسد. محقق در این مقاله قاعده مذکور را مورد بررسی قرار داده است.

۲. ضرورت، اهداف و اهمیت عدل و انصاف

استفاده از عدل و انصاف در آیام گذشته در بین اقوام و ملل مختلف رواج داشته و امروزه نیز در جوامع متعدد، به روش‌ها و شیوه‌های مرسوم، کاربرد فراوانی دارد. در جامعه ما نیز عدل و انصاف جایگاه خاصّ خود را دارد. هنگامی که افراد دارای شرایط یکسانند و دلیلی برای ترجیح و اولویت منافع و مصالح فرد یا افرادی بر دیگران وجود ندارد و ترجیح بلا مرجح عملی قبیح به نظر می‌رسد، در چنین شرایطی اجرای عدل و انصاف و رفتار عادلانه لازم و ضروری است و هر عاقلی آن را می‌پسندد. اگر نظری به جامعه خود بیفکنیم، می‌بینیم که قاعده‌ی عدل و انصاف در موارد متعدّد خود را نمایان کرده و کاربرد فراوانی دارد. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد. استفاده از عدل و انصاف برای دو نفری که با هم به خط پایان رسیده‌اند و ما نمی‌دانیم کدام یک زودتر به خط پایان رسیده، در شراکت، مثل مغازه‌ای که دزدیده شده است، پولی که پیدا شود و هر کدام از طرفین بگویند مال من است و... عدل و انصاف حکم می‌کند که بین طرفین تقسیم شود.

همچنین عدل و انصاف در رفع اختلافات و منازعات جامعه و آسایش مردم نقش دارد و نیز در ابواب مختلف فقه به عنوان ابزار و کار فقها، از آن در صورت حصول شرایط استفاده می‌شود و راه خروج از بن بست است. به همین دلیل بررسی قاعده‌ی عدل و انصاف ضروری به نظر می‌رسد که نگارنده در این تحقیق اقدام به این کار نموده است. همچنانکه هر اثر تحقیقی باید با اهدافی همراه باشد تا از مسیر تحقیق منحرف نشود، این تحقیق نیز اهدافی دارد که در پی آن است. اهداف محقق در این اثر پژوهشی، بررسی مفاد و مستندات قاعده‌ی عدل و انصاف، استفاده از آن قاعده قبل از اسلام، دیدگاه قرآن کریم، اخبار و روایات رسیده از معصومین(ع)، نظر علماء و فقها در این زمینه، بررسی حدود کارآیی قاعده‌ی مذکور، لزوم استفاده از آن در شرایط مختلف و کاربرد آن در فقه می‌باشد.

امید است با توکل به خداوند منان و کمک حضرات معصومین(ع) اهداف مورد نظر حاصل شود و مورد رضایت حق قرار گیرد.

۳. تفاوت بین عدالت و انصاف

با توجه به دو گفتاری که گذشت، عدل و انصاف از نظر لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار گرفت که مشخص شد این دو واژه در مواردی مترادف و نزدیک به هم هستند و در تعبیر بسیاری از فقها لزوم رعایت قاعده‌ی عدل و انصاف مشاهده می‌شود. انصاف در این جا مترادف عدالت است و در بعضی موارد، مراد آن، تنصیف است.

اما مراد ما از انصاف نصف کردن حق نیست بلکه رعایت جوانب و حالاتی است که باید در نظر گرفته شود و طبق آن ها داوری شود. از طرف دیگر عدل در مواردی، به معنای مساوات است که این نیز مقصود انصاف نیست. برای رعایت عدالت، یک سری ضوابط ارائه شده است که طبق آن ها فردی محق و دیگری بی حق می شود به عنوان مثال فرد مدعی می بایست دلیل بیاورد و اگر نتوانست ادعای خود را ثابت کند، محکوم به بی حقی می شود، در حالی که شاید در واقع محق باشد، به این ترتیب قواعد مبتنی بر عدالت، همه جا منجر به رسیدن حقدار به حقیق نمی شود، پس در این جا انصاف لازم است تا از خشکی و عدم انعطاف عدالت بکاهد. در این راستا نگارنده در صدد است این دو واژه را مورد بررسی قرار دهد تا ویژگی ها، تفاوت و کاربرد آن روشن شود.

ابی الهملال العسکری در کتاب «معجم الفروق اللغویة» فرق بین «انصاف» و «عدل» را چنین بیان می کند: «أَنَّ الْإِنْصَافَ إِعْطَاءُ النَّصْفِ، وَالْعَدْلُ يَكُونُ فِي ذَلِكِ وَ فِي غَيْرِهِ. تَرَى أَنَّ السَّارِقَ إِذَا قَطَعَ قَيْلًا: أَنَّهُ عَدْلٌ عَلَيْهِ وَ لَا يُقَالُ أَنَّهُ أَنْصَفٌ.» [۱۰] انصاف عبارت از «نصف» عطا کردن است و «عدل» دارای معنایی اعم می باشد. گاهی عدالت به معنای «نصف عطا کردن» است و گاهی با غیر نصف عطا کردن، عدالت رعایت می شود. موقعی که دست سارق قطع می گردد، گفته می شود که عدالت در حق او رعایت شده است ولی گفته نمی شود که مورد انصاف قرار گرفته است.

انصاف، عبارت از: عدالت و رفتار عادلانه است. همان گونه که لغت شناسان تصریح کرده اند معنای حقیقی آن، نصف کردن چیزی به دست خود انسان است، بدون این که حکم حاکمی باشد. مانند تقسیم مالی بین خود و دیگری به صورت مساوی علامه فیومی در کتاب «المصباح المنیر» می گوید:

«نصفت المال بین الرجلین انصفتُهُ من قتل قسمته نصفین و انصفت الرجل عاملته بالعدل و القسط و الاسم النصفه بفتح تین لانک اعطيته من الحق ما يستحقه بنفسک.»

مال را بین این دو مرد از باب قتل یقتل نصف کردم. یعنی به نصف تقسیم کردم و با مردی به انصاف رفتار کردم. یعنی با قسط و عدالت با او رفتار کردم و اسم مصدر مهم آن، لفظ «نصفه» با دو فتحه است، برای این که چیزی را که مستحق آن بود، به دست خود نه به حکم غیر به او دادی.

در همین کتاب آمده است: «از همین جا تفاوت بین عدالت و انصاف هم روشن می گردد که در انصاف، اعطا و دادن مطرح است، یعنی به دست خود می دهد، اما عدالت می تواند هم به دادن و اعطا باشد و هم به غیر آن. به عبارت دیگر، به دست خود از او می گیرند و یا از روی عدالت، چیزی از آن کم می کنند. برای مثال وقتی دست سارق قطع می شود، می گویند عدالت اجرا شد، اما واژه انصاف را به کار نمی برند، زیرا اصل و حقیقت معنای انصاف، این است که نیمی از یک چیز را بدون کم و زیاد بردارند و نیم دیگر را به دیگری بدهند.» [۷].

در نهج البلاغه آمده است که امیر المؤمنین (ع) در پاسخ به پرسشی درباره تفسیر آیه «إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ». فرمود: و الاحسان التفضل (عدالت، و انصاف دادن با مردم) و احسان، بیشتر دادن است»

جامعه ای که در آن عدالت باشد، هر چیز را در جای خود قرار می دهد. از امیر المؤمنین (ع) از برتری عدل و بخشش بریکدیگر پرسیدند. امام (ع) فرمود: «العدل یضح الامور مواضعها، و الجود یخرجها من حجتها و العدل سانس عام، و الجود عارض خاص. فالعدل أشرفهما و افضلهما.» [۷]. عدالت هر چیزی را در جایگاه خود می نهد. در حالی که بخشش آن را از جایگاه خود بیرون می برد. عدالت تدبیر عمومی مردم است. در حالی که بخشش درباره گروه خاصی از مردم است. بنابراین عدالت شریف تر و برتر است.

زنده یاد علامه طباطبایی در تعریف عدالت می فرماید: «وهیَ إعطاءُ كل ذی حقٍ من القویِّ حَقَّهُ، وَوَضْعُهُ فِي مَوْضِعِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُ». عدالت دادن حق به صاحب حق و قرار دادن آن در موقع و موضعی است که سزاوار آن است.

«ارسطو» حکیم یونانی در مورد انصاف می گوید: «انسان منصف کسی است که حکم قانون را، آنجا که حکم قانون به زیان دیگری است، بیش از اندازه دقیق نمی گیرد، بلکه به چشم پوشی و گذشت آماده است، حتی در آنجا که به موجب قانون حق با اوست. این همان ملکه ی انصاف است که نوعی از عدالت است» [۳].

محمد طبیبیان در اثر خود آورده است: «دانشوران اقتصاد، بحثی در دانش «اقتصاد» دارند که می گوید: چطور می توان کیکی را «منصفانه» تقسیم کرد؟ می گویند تقسیم منصفانه این است که یکی از دو نفر کیک را تقسیم کند و دیگری یک سهم را برای خود برگزیند این شیوه به این دلیل منصفانه است که چون تقسیم کننده می داند اگر کیک را به دو قسمت نامساوی (کوچک و بزرگ) تقسیم کند، نظر به اینکه حق انتخاب با نفر دوم (یعنی با کسی است که در تقسیم کیک دخالتی نداشته) است. پس ممکن است سهم بزرگتر را نفر دوم انتخاب کند. بر این مبنا از همان آغاز سعی می کند که کیک را به دو قسمت مساوی و برابر تقسیم نماید. اما زمانی که سهامداران پرشمار، و غیر محصورند قاعده «انصاف» در تقسیم، ایجاب می کند که تقسیم کننده، و «مقسّم» قطعه آخر را بردارد. اگر مقسّم «انصاف» را رعایت نکرده باشد، کوچکترین قطعه، از آن او خواهد شد» [۶].

ژرف کاری و دقت در روایات و نیز مثالها و موارد به اصطلاح «قضایای شخصی خارجی» نشان می دهد که عدالت محض، با «انصاف»، و همچنین با انصاف در معنای «تنصیف» فاصله دارد. در مورد «ارباح کسب» (سودی که از تجارت و کشاورزی و صنایع به دست می آید) و تجارت حق رسول (ص) به حق ثابت است. اما سلاطین جور هم عملاً از مردم، تحت عناوین مختلف، مالیاتهای گوناگون می گرفتند، در نتیجه مودیّان به ائمه (ع) مراجعه کرده و چاره جویی می کردند، و در پاسخ این گونه می شنیدند: «ما أنصفناکم ، إن کلفناکم ذالک الیوم». در حقیقت روایت می خواهد بگوید که پرداخت مالیات شرعی، تحت عناوین مختلف منصفانه نیست امام باقر (ع)، به نقل از پدر بزرگوار خود او از پیامبر (ص) روایت می کنند که: «مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَذَالِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا» [۵].

کسی که به محرومی کمک کند، و با مردم به انصاف برخورد کند، مؤمن حقیقی همان است. لسان روایت به گونه ای است که «انصاف» را برتر از «عدل» می نشاند.

در روایت دیگری در «خصال» شیخ صدوق آمده است از جمله وصایای پیامبر (ص) به امیر المؤمنین این است «یا علی: ثلاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيْمَانِ، الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ، وَ أَنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ بَذْلَ الْعِلْمِ لِلْمَتَعَلِّمِ» [۸].

ای علی، سه خصلت از ارکان و نشانه های ایمان است: انفاق به محرومان در عین نیاز و تنگدستی، رفتار منصفانه با مردم و آموزش به کسی که خواستار آگاهی است. جالب است که انصاف در صف انفاق و آموزش رفته است انفاق فراتر از عدالت است. در انفاق به آنچه که خود نیاز دارد، می بخشد [۳].

آقای محمد کاظم مصطفوی در کتاب «القواعد مائة قاعدة فقهية» در مورد قاعده عدل و انصاف تعریف جامع و کاملی دارد که چنین می نویسد: «قاعده العدل و الانصاف المعنی: معنی القاعده هو توزيع الحقوق و الأموال المشتبه مناصفه بين المدعیین، كما إذا اشتبه الأمر بالنسبة إلى مال بأنه لزيد أو لعمرو مع العلم الإجمالي بأن المال يكون الأحدثما قطعاً، و لم يكن أية أمانة على التعيين فإذا تكون القاعده هي المرجع فيقسّم المال بينها» [۱۲].

اگر در تقسیم حقوق یا اموالی مشتبه شود به این صورت که تعلق این حق با مال نسبت به فردی مشخص و قطعی است اما در تعیین آن فرد تردید حاصل شود مانند زمانی که مشتبه شود نسبت به مالی که ما نمی دانیم مال زید است یا عمرو، و با علم اجمالی می دانیم قطعاً مال یکی از آن دو است، و برای تعیین، اماره و نشانه ای هم وجود نداشته باشد آن مال به انصاف در بین کسانی که مدعی آن می باشند، تقسیم می شود و قاعده ی عدل و انصاف اجرا می گردد.

از جمع بندی مبحث اول نظر نگارنده بر این است که عدل و انصاف به یک معناست، اگر چه در معنای حقیقی و موارد استعمال، تفاوتی با هم دارند.

۴. اثبات کلیت قاعده ی عدل و انصاف

قاعده باید کلیت داشته باشد و در تمام موارد صادق باشد و اگر در یک مورد نقص بر آن وارد گردد عنوان قانون و قاعده نخواهد داشت مگر اینکه مشرّع یا قانونگذار مخصّص یا مقیدی وارد کند.

در این زمینه در کتاب «حقوق بشر و مفاهیم مساوات و انصاف و عدالت» آمده است: «خداوند در قرآن کریم می فرماید: "لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَّلَا تَنهَمُ لَأَيِّسَتَكْبُرُونَ".

خداوند دشمن ترین افراد نسبت به مؤمنان را یهودیان و مشرکان و دوست ترین آنها را مسیحیان ذکر می کند زیرا در بین آنها کشیشان و راهبان بوده اند و اهل تکبر نیستند.

یعنی انصافی که در نصاری بود باعث هدایت آنها شد و کشیشان و راهبانی که در بین مسیحیت بودند نقش بسزایی در ایجاد این انصاف در مردم داشتند و ثمره ی این انصاف تسلیم آنها در مقابل اسلام بود. علت ستودن مسیحیان در این آیه نحوه اسلام آوردن آنهاست زیرا ملت نصاری بدون مبارزه و بعد از تشخیص حقانیت اسلام منصفانه به آن گرویدند، در حالی که هیچ اجبار و اکراهی برای این کار نبود و می توانستند با دادن جزیه به دین خود باقی مانده و نسبت به آن پایداری و وفاداری کنند. لکن آنان با برتر دیدن اسلام منصفانه آن را بر دین خود ترجیح داده و ایمان آوردند. برخلاف مشرکان که از سرجنگ با مسلمانان برآمدند و همچنین یهود که بر عصبیت خود پافشاری کردند. مکر و حيله به کار بردند، عهد شکنی کردند و خواهان بلا و مصیبت مسلمین بودند و آنچنان رفتار کردند که خدا آنان را سخت ترین دشمنان مسلمین خواند» [۲].

می بینیم که صفت انصاف توسط خداوند متعال ستوده شده است. اگرچه از جانب غیرمسلمانان صورت گرفته باشد. آیاتی از این قبیل بسیار است که در آن ها منصفانه استدلال شده است که این نشان دهنده اهتمام قرآن به رعایت عدل و انصاف است و «کلیت» آن در جوامع و ملل و ادیان مختلف را بیان می کند.

سید میرفتاح حسینی مراغه ای، برای تشخیص کلیت و احکام فقهی عدالت فقیه نامدار، ضابطه ای را بیان می کند که برای به دست آوردن کلیت قاعده ضروری است ایشان می نویسد: «ظاهر فتاوی اصحاب این است که عدالت شرط است در هر جایی که فعل و یا قول شخصی مسقط از جانب غیر و یا حجت بر غیر و یا مورد امانت بر مال غیر و یا حق غیر باشد، در تمام این موارد عدالت شرط است. مندرج است، در این ضابطه مصادیق زیادی، مانند عدالت شاهد در باب شهادت، عدالت قاضی در باب قضاوت، عدالت کاتب، عدالت مترجم، عدالت عامل زکات، عدالت مقوم، عدالت مقسم که از طرف امام تعیین می گردد، عدالت نایب در عبادات، عدالت امین حاکم بر مال یتیمان و غایبان، عدالت امین حاکم در گرفتن حقوق مالیه، عدالت کسی که از طرف حاکم بر نظارت بر موقوفات معین می شود، عدالت ناظر بر وصیت، عدالت وصی میت بر مال اطفال و مجانین، عدالت کسی که جدا می کند حقوق مالی را از مال مالک ولو وکیل باشد، عدالت شخصی که مالی را نزد او امانت می گزارند، عدالت امام جماعت و امام جمعه و عیدین خلاصه ضابطه اش این است که قول و یا عمل او حجت بر غیر باشد و یا مسقط از غیر باشد و باید او مسلط بر مال غیر باشد.

ولی اگر تصرفات و اعمالی باشد که شخصی برای خودش انجام دهد، عدالت در آنها معتبر نیست. مانند عدالت در اصل تکلیف شرط نیست و نیز در انجام عبادات عدالت شرط است و نیز در انجام عقود و ایقاعات نیز عدالت شرط نیست. دلیل این امور اجماع تمام فقها امامیه است که در این امور عدالت معتبر نیست. دلیل دوم عمومات و اطلاقات ادله است، چون ادله تکالیف عام است و شامل عادل و فاسق می شود. همان گونه ای که ادله صحت عقود و ایقاعات نیز عام است.»

بسیاری از بزرگان فقه این قاعده را عام می دانند و آن را مختص مواردی نمی شمارند که در روایات آمده است. این موارد را مصادیق و جزئیات قاعده می دانند از جمله: علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده که مفضل از ار امام صادق (ع) نقل می کند: «

أنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيهاً حتى يلحن له فيعرف اللحن» [۱۱].

هیچ فقیهی، فقیه حقیقی نیست. مگر این که بشناسد آن چیزی را که ما از روی تقیه گفته ایم و موارد آن را تشخیص دهد.

در «جواهرالکلام» آمده است: «باید توجه داشت که لازم نیست امام(ع) تمام موارد را به صورت جداگانه بیان و یا بر کلیت آن تصریح کند، بلکه امام(ع)، اصول کلی را در می افکند، اما فقیهان باید آن را بر دیگر موارد تطبیق دهند، و گرنه باید با این روایت مخالفت ورزید. دلیل دیگر این که این روایات مثل روایت «ثوبین» در مقام تعلیم احکام و بیان آن است تا مردم، دیگر موارد را خود از حکم امام(ع) بفهمند. عدم اختصاص فهم عرف و عقلا از این گونه موارد به آن چه در روایات آمده، گواه بر این مطلب است. حکم کردن به عدل و انصاف برای پایان منازعه و اختلاف است. بنابراین، به طور قطع باید از مورد روایت تعدی کرد، زیرا از این روایات قاعده کلی استفاده می شود» [۱۳].

آیت الله شیخ مرتضی حائری (قدس سره) از جمله فقیهانی است که کلیت قاعده را پذیرفته اند. وی معتقد است: «ثم انه يظهر من الروایه حکم آخر و هوانه لو أقر احد بأن المال بينهما یحمل علی النصف و حیث انه و (علیه السلام) فی مقام الاستدلال فیستفاد منه قاعده کلیه و هی أن الوصیه الوقف المضافین الی فردین أو أفراد متعدده یجملان علی التسویه کمالا یخفی» [۴]. از این روایت در (روایت دینار) حکم دیگری هم روشن می شود. این که اگر کسی به اشتراک مالی میان خود و دیگری یا دیگری اقرار کند، بر توزیع عادلانه حمل می شود و از آن جا که امام(ع) در این روایت در مقام استدلال بر حکم به نصف است، قاعده ای کلی از این روایت استفاده می شود. بر این اساس که اگر وصیت یا وقفی منسوب به دو نفر یا بیشتر باشد به طور مساوی میان آنها تقسیم می شود.

با وجود این، شهید اول در «کتاب دروس» فرموده است: «فیه نظرٌ من تساوی الطریق فی الجمیع و عدم النص» [۹]. در این که می توانیم به غیر مورد روایات، مانند کالاهای گوناگون دیگر تعدی کنیم، اشکال است: از یک جهت، میان دینار و سایر موارد تفاوتی نیست و دینار خصوصیتی ندارد و دیگر این که نص وارد شده، فقط درباره دینار است، نه سایر موارد. صاحب جواهر در پاسخ شبهه شهید، فرموده است: اگر نتوانیم تعدی کنیم و به قرعه معتقد شویم، با قول امام صادق (ع) مخالفت کرده ایم که فرموده است: «علینا أن نلقی الاصول وعلیکم أن تفرعوا».

بر عهده ما (امامان) است که اصول کلی را در افکنیم و بر شماسست که فروع و مصادیق را از آنها برگیرید. با در نظر گرفتن این موارد، نگارنده به این نتیجه رسیده است که: عموم و کلیت عدل و انصاف دریافت می شود و این که عدل و انصاف یک قاعده ی فقهی است روشن می گردد زیرا با توجه به همه آنها یک فرمول کلی به دست می آید که قابل انطباق به موارد جزئی است و آن این است که در هر موردی بدون هر گونه داوری و با در نظر گیری جوانب امر، به قضاوت بپردازیم.

بر عهده ما (امامان) است که اصول کلی را در افکنیم و بر شماسست که فروع و مصادیق را از آنها برگیرید. با در نظر گرفتن این موارد، نگارنده به این نتیجه رسیده است که: عموم و کلیت عدل و انصاف دریافت می شود و این که عدل و انصاف یک قاعده ی فقهی است روشن می گردد زیرا با توجه به همه آنها یک فرمول کلی به دست می آید که قابل انطباق به موارد جزئی است و آن این است که در هر موردی بدون هر گونه داوری و با در نظر گیری جوانب امر، به قضاوت بپردازیم.

۵. نتیجه گیری:

موضوع تحقیق بررسی قاعده ی عدل و انصاف است که محقق از کتب فقهی و حقوقی و با بهره گیری از نرم افزارهای تخصصی مانند لوح فشرده المعجم الفقهی، جامع فقه اهل بیت (ع) و بانک اطلاعات حقوقی، به تدوین آن همت گماشته است. مفاد و ماهیت قاعده ی عدل و انصاف مورد بررسی قرار گرفت که در مفهوم قاعده ی عدل و انصاف آمده است: اگر در تقسیم حقوق یا اموالی مشتبه شود به این صورت که تعلق این حق یا مال نسبت فردی مشخص و قطعی باشد اما در تعیین آن فرد تردید حاصل شود مانند زمانی که مشتبه شود نسبت به مالی که ما نمی دانیم مال زید است یا عمرو و با علم اجمالی می دانیم

قطعاً مال یکی از آن دو است و برای تعیین، اماره ای هم وجود نداشته باشد آن مال با عدل و انصاف در بین کسانی که مدعی آن مال می باشند تقسیم می گردد و قاعده ی عدل و انصاف در این جا جاری می شود.

مورد کلیت قاعده ی عدل و انصاف بسیاری از فقیهان به عمومیت آن تصریح کرده اند و مواردی مثل دینار، ثوب یا چیزهای دیگر را که در روایات آمده، دارای خصوصیت نمی دانند بلکه همه را از باب مصداق می شمارند و عمومیت و کلیت قاعده را از آنها استفاده می کنند که در سایر کالاها و حقوق مالی نیز به کار می رود.

قاعده ی عدل و انصاف بر سایر قواعد مانند قاعده ی قرعه مقدم است، زیرا مجرای قاعده ی قرعه امر مشکل به شمار می رود که راه دیگری وجود ندارد. اما این قاعده در مواردی به کار می رود که حقوق افراد به گونه اشاعه یا غیر آن، مشترک باشد و حتی در مواردی که امر میان دو نفر و یا عدد محصور مشتبه است. مانند مال حلال آمیخته به حرام چنان که پیش از این گذشت به کار می رود.

منابع

- [۱]. نهج البلاغه، ترجمه فیض السلام، تحقیق شیخ محمد عبده، ناشر: دار المعرفه، بیروت، ج ۴.
- [۲]. آشوری، محمد و دیگران، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، ناشر: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- [۳]. اصغری، محمد، عدالت به مثابه «قاعده»، ناشر: انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- [۴]. حائری، مرتضی، الخمس، ناشر: مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.
- [۵]. حرعاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه، ناشر: مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق، ج ۲۹ و ۲۶ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۵ و ۱۳ و ۸.
- [۶]. طبیبیان، محمد، اقتصاد و عدالت اجتماعی، مقاله اجتماعی و اقتصاد بازار، ناشر: نشر نی، بی جا، ۱۳۸۶.
- [۷]. فیومی، محمدبن علی المقری، المصباح المنیر، ناشر: محمد علی صبیح و الولاده، مصر، بی جا، ۱۳۴۷ق، ج ۲.
- [۸]. قمی، جعفر بن محمد بن الحسین بن بابویه (شیخ صدوق)، الخصال، ناشر: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، قم، بی جا، بی تا.
- [۹]. عاملی، ابو عبدالله محمد بن مکی (شهید اول) القوائد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیه، ناشر: مکتبه المفید، قم، بی جا، بی تا، ج ۱.
- [۱۰]. عسگری، ابو هلال، معجم الفروق اللغویه، ناشر: جامعه مدرسین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲.
- [۱۱]. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ناشر: مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.ق، ج ۲.
- [۱۲]. مصطفوی، محمد کاظم، القواعد مائتة قاعدة فقهیه، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷.
- [۱۳]. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، آخوندی، خورشید، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ش، ج ۴۲ و ۴۱ و ۴۰ و ۳۱ و ۲۷ و ۲۶ و ۳.